

تاریخ



وقتی امام
تصمیم به
بازگشت به
کشور گرفتند،
گروه حفاظت از
امام تشکیل شد
که مسئولیت آن
به گروه توحیدی
صف و محمد
بروجردی واگذار
شد. او همراه
با یارانش این
وظیفه را به
اتمام رسانید.
با صدور فرمان
تشکیل سپاه
پاسداران انقلاب
اسلامی، شهید
بروجردی از اولین
افراد بود که در
بنیان نهادن آن
مشارکت جست

مبارزی در لباس تشک دوز

محمد مهدی اسلامی
نویسنده و پژوهشگر



شهید محمد بروجردی در سال ۱۳۳۳ ه ش در روستایی از توابع بروجرد به دنیا آمد. وی در شش سالگی پدرش را از دست داد و به همراه مادرش به تهران مهاجرت کرد و در تهران بنا به شرایط مادی خانواده تحصیل را با کار توأمان تجربه کرد. وی از همان کودکی به کار مشغول شد و در یک مغازه تشک دوزی، شاگرد بود و در جلسات مذهبی در مساجد شرکت می کرد و در این مساجد بود که با نام امام(ره) آشنا شد و چندی بعد به محوریت او گروه توحیدی صف که مشی مسلحانه داشت ولی در خط مستقیم روحانیت بویژه امام بود، آغاز به کار کرد. شهید بروجردی در سال ۱۳۵۵ به همراه چند نفر به سوریه رفت و در آنجا با شخصیت روحانی برجسته لبنان «امام موسی صدر» از نزدیک آشنا شد و با گذراندن دوره های آموزش نظامی و چریکی نزد « شهید چمران» و «شهید محمد منتظری» پس از دو ماه به ایران بازگشت و گروه توحیدی صف در دی ماه ۱۳۵۶ همزمان با سفر کارتر گروه فعال تر از پیش شد. انفجار موتورخانه کاخ جوانان و انهدام بزرگترین دکل برقی که بخش عظیمی از برق تهران را تأمین می کرد، انفجار و اشتعال کارخانه کیان تایر و تخریب مشروب فروشی ها، از جمله این عملیات بود. او در مأموریتی که از گروه



فاتح متواضع

این روزها فیلم سینمایی غریب که بخشی از زندگی شهید محمد بروجردی را روایت می کند با توجه به ویژگی های این شهید بزرگوار بسیار بر سر زبان ها افتاده است و با استقبال خوب مردم همراه شده است. به مناسبت فرا رسیدن اول خرداد سالروز شهادت شهید بروجردی به بخشی از زندگی و روایت های خانواده و همزمان از سبک زندگی این شهید مقتدر اما متواضع می پردازیم.

صادق رخ فرد

خبرنگار



کنار زدن منافقین از اطراف امام با آمادگی بروجردی

محسن رفیق دوست، وزیر سپاه

یک روز هنگامی که ما داشتیم گروه حافظان جان امام را تشکیل می دادیم از پاریس تماس گرفتند که حفاظت از امام را به مجاهدین خلق واگذار کنید. به گمانم این پیشنهاد را دکتر یزدی مطرح کرده بودند. این در حالی بود که ما برنامه ریزی کرده بودیم و حتی از شهید بزرگوار محمد بروجردی که از چریک های مسلح قبل از انقلاب بود و من به وسیله شهید عراقی با ایشان آشنا شده بودم، دعوت کرده بودیم تا در این کار ما یاری کند. او هم حدود چهل پنجاه نفر از مبارزان را دور خود جمع کرده بود تا برای این کار سازمانی ترتیب دهد و به این ترتیب واگذاری حفاظت از امام به مجاهدین خلق منتفی شده بود.

دلایل اینکه ما با واگذاری حفاظت از جان امام به مجاهدین خلق مخالفت کردیم، یکی شناخت من از این گروه ها بود. من که در زندان با آنها بودم، از عقاید آنها و دیدگاه آنها نسبت به امام آگاه بودم. آنها اصلاً امام را قبول نداشتند. دوم اینکه آنها تازه از زندان آزاد شده بودند و آمادگی جسمانی خوبی نداشتند. در حالی که مبارزان اطراف شهید بروجردی،



افراد چریکی بودند که در طول سالیان دراز آموزش های سخت چریکی دیده بودند و در آمادگی کامل به سر می بردند. بنابراین ما استدلال کردیم که چه ضرورت دارد کسی که الان چریک مسلح است و عاشق حضرت امام و با معظم له در ارتباط و اسلحه هم دارد، این کار را نکند و در عوض گروهی با این ویژگی ها، بدون پایبندی و علاقه مندی به امام و آمادگی و سلاح کافی، بیایند و حفاظت از جان امام را برعهده بگیرند. وقتی که ما این دلایل را مطرح کردیم شورای انقلاب که آن هم در مدرسه رفاه استقرار پیدا کرده بود. کمیته ای تشکیل داد تا در آن دو طرف دلایلشان را با آنها مطرح کنند و به دنبال آن در این زمینه تصمیم گیری شود. اعضای این کمیته، آقایان توکل پنا و هاشم صباغیان و چند نفر دیگر بودند که وقتی دلایلمان را با آنها در میان نهادیم، قانع شدند و حفاظت از امام را به ما واگذار کردند.

تهیه اسلحه کار دیگری بود که باید انجامش می دادیم. من خودم مقداری اسلحه داشتم که قبل از دستگیری پنهان کرده بودم. بچه های شهید بروجردی یعنی گروه های صف، منصورین و موحدین هم جمع شدند و آنها هم اسلحه داشتند و تعدادی اسلحه هم من به شهید بروجردی داده بودم به این ترتیب، مشکل اسلحه هم حل شد. بچه های تیم حافظ جان

امام، برای اینکه بهتر بتوانند وظایف خود را به انجام رسانند، به صحرا رفته بودند و چگونگی استقبال را تمرین کرده بودند. بنابراین ما بزرگان شورای انقلاب خبر دادند که امام دوازده بهمن به میهن باز خواهند گشت و در جلسات شورای انقلاب، مبارزان با بختیار برای تحویل فرودگاه مهرآباد و هرچه بهتر برگزار کردن مراسم استقبال رایزنی هایی کرده بود. روز دهم، رفیق و ترمینال یک فرودگاه مهرآباد را تحویل گرفتیم. با شهید محمد بروجردی قرار گذاشتیم که تا زمان آمدن امام بجز بچه های انقلابی، کسی به فرودگاه مهرآباد نیاید. شهید بروجردی هم عده ای از بچه ها را برده بود، در پشت بام شیروانی و نگهبانی گذاشته بود تا مشکلی پیش نیاید.

شب یازدهم بهمن بچه های اسکورت به منزل ما آمدند، ولی چون منزل ما گنجایش آنها را نداشت به خانه باجناقم در خیابان هفده شهریور رفتیم و شب را در آنجا گذراندیم. شهید محمد بروجردی رئیس اسکورت با افرادی آنجا بودند. آن شب، یک شب رؤیایی بود. هیچ کس تا صبح نخوابید و همه بیدار بودیم. چون فردا قرار بود مرجعمان، امام(ره) تشریف فرما شوند. فکر کنم در همه کشور کمتر کسی بود که آن شب خواب به چشمش بیاید. ما، در خانه باجناقم، مدام در حال نماز و نیایش بودیم و با خدایمان راز و نیاز می کردیم تا اینکه صبح موعود فرا رسید.

گروه محافظان امام را با همکاری شهید بروجردی تشکیل داده بودیم، آنها را به مدرسه علوی منتقل کردیم و در طبقه سوم مدرسه ساکن گردانیدیم. آنها در آنجا به کارهای حفاظتی خودشان مشغول بودند. ما یک دستگاه بی سیم هم داشتیم که در دست آنها بود و با آن دستگاه، مکالمات بی سیم های ساواک را می شنیدیم تا اگر قصد حمله به مدرسه علوی را داشته باشند، ما آگاه شویم و اقدام کنیم. برای این گونه مواقع، عمل در هنگام حمله به یکی از خانه های اطراف مدرسه علوی را که خانه یکی از مبارزان بود تحویل گرفتیم. اسلحه های ما هم در آن زمان کلت و تفنگ بود که یا ما داشتیم یا سرپازان از پادگان ها می آوردند و آنها را در تیربار هم یکی از برداران سرپازان آورده بود که آن را در پشت بام مدرسه رفاه مستقر کرده بودیم و بچه هایی که به سرپازی رفته بودند پشت آن تیربار ۳ نشسته بودند. سپس مقدار زیادی سهراهی درست کرده بودیم و آنها را در گونی های برنجی گذاشته بودیم. هر خانه ای که در خیابان ایران بلندتر بود، با اجازه صاحب خانه اش یکی از بچه ها را با یک گونی سهراهی کشیک گذاشته بودیم تا اگر احیاناً تانکی حمله کرد، سهراهی ها را بر سر آنها بریزند و متوقفش کنند. این تدبیرها، تدافعی بود که البته رژیم هم کاری انجام نداد.